

قصه‌پردازی مولانا در غزل

* سید جعفر حمیدی

دانشگاه شهید بهشتی

** علی گراوند

دانشگاه ایلام

چکیده

ذهن مولانا، به واسطه اشتغال خانوادگی به وعظ و قصه، چنان به قصه‌پردازی خوگرفته است که در هیچ یک از آثارش از تأثیر آن برکنار نمانده است. چنان که حتی در غزل نیز قصه گفته است که کاملاً بدیع و منحصر به فرد است. این قصه‌ها گاه بسیار کوتاه هستند و در یک یا دو بیت ارائه می‌گردند و گاه نیز نسبتاً طولانی هستند. قصه‌های غزلیات شمس دارای انواع مختلفی چون قصه‌های رمزی، قصه‌های تمثیلی، قصه‌های انتزاعی، قصه‌های برساخته و قصه‌های واقعی و تاریخی هستند.

کلیدواژه‌ها: مولانا، قصه، غزل، کلیات شمس

Mowlana's Tale – Telling in his Ghazals (Sonnets)

Sayyed Ja'far Hamidi

Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Ali Garavand

Ph.D. Student, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Ilam University

Abstract

Mowlana's mind, due to his family occupation as a preacher and story-teller, is used to tale-telling and his works are all indicative of such phenomenon. He even tell tales in his ghazals (sonnets), which is quite novel and unique. These tales sometimes are short and presented in one or two verses and occasionally are so long. Shams's Ghazaliyat tales includes several kinds like symbolic tales, allegorical tales, abstract tales, inventional tales and real and historical tales.

Keywords: Mowlana, Tale, Ghazal (Sonnet), Shams's Ghazaliyat

* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه مشهد. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
** دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بهشتی. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

از جمله جنبه‌های هنر مولانا قصه‌پردازی وی است. قصه‌پردازی مولانا بیشتر در مثنوی نمایان است. به همین خاطر قصه‌های مولانا در مثنوی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. اما مولانا علاوه بر مثنوی در غزل نیز قصه‌پردازی کرده است که از جنبه‌های بدیع کار اوست. این امر نشان‌دهنده توجه و عنایت فوق‌العاده مولانا به قصه و قصه‌پردازی است. تا آن‌جا که در غزل که جایگاه واقعی قصه‌پردازی نیست؛ از تأثیر آن بر کنار نمانده است. این نوشتار به دنبال آن است که نشان دهد مولانا چرا در غزل قصه‌پردازی کرده است؟ قصه‌ها چگونه در ساختار غزل به کار گرفته می‌شود؟ و چه نوع قصه‌هایی در غزلیات شمس آمده است؟

هدف از این بررسی، معرفی چهره هنری مولانا به ویژه در قصه‌پردازی است. پیرامون قصه‌پردازی مولانا در مثنوی تحقیقاتی صورت گرفته است. اما پیرامون قصه‌پردازی مولانا در غزلیات شمس تحقیق زیادی به عمل نیامده است. فقط دکتر پورنامداریان کتابی تحت عنوان «داستان پیامبران در کلیات شمس» دارند که بیشتر به جنبه‌های تلمیحی داستان پیامبران در غزلیات شمس توجه دارد تا شیوه قصه‌پردازی مولانا. مرحوم دکتر زرین کوب نیز در کتاب «بحر در کوزه» اشاره‌ای به قصه‌پردازی مولانا در غزل دارد و این شیوه کار مولانا را بدیع و منحصر به فرد می‌داند (زرین کوب 1366: 2 - 41). دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیز در مقدمه «گزیده غزلیات شمس» به اشاره‌ای کوتاه به «غزل - داستان»‌های مولانا بسنده کرده است (کدکنی 1370: 27) و غیر از این‌ها، کاری جدی پیرامون قصه‌پردازی مولانا در غزل وجود ندارد.

مولانا و قصه

مولانا پسر سلطان‌العلما بهاء‌ولد و سلطان‌العلما پسر حسین خطیبی بود. حسین خطیبی طبق گفته افلاکی از افاضل و علامه زمان بود و چنان‌که از لقبش برمی‌آید واعظ بوده و مجلس می‌گفته است (افلاکی 1362: 73). پدر مولانا سلطان‌العلما محمدبن حسین نیز واعظ بوده و مجموعه مواعظش تحت عنوان «معارف بهاء‌ولد» معروف است. خود مولانا هم بعد از مرگ پدر به جای او بر مسند وعظ نشست و به ارشاد و دستگیری خلق پرداخت. بنابراین وعظ و ارشاد و خطبه‌گویی شغل خانوادگی مولانا بوده و مولانا از کودکی ملازم وعظ و منبر بوده و «کودک خانواده خطیبان بلخ» (زرین کوب 1371: 16) بوده است. وعظ و مذکران برای بیان و تقریر حرف‌ها و سخنان خود و رفع خستگی مستمعان از قصه و قصه‌گویی بهره می‌گرفتند

و اصولاً ذکر قصه و حکایت بخشی ضروری از مجالس و عطا بوده است. بنابراین مولانا به جهت اشتغال خانوادگی به عطا و منبر از همان آغاز زندگی با داستان‌گویی و قصه‌پردازی آشنا بوده است و قصه‌گویی را از پدر و در درون خانواده آموخته و در آن دارای مهارت کافی بوده است. و ذهنیتش برای بیان هرچه هنری‌تر قصه مستعد بوده و این کار برای وی ملکه شده است و در رعایت لطایف آن به تکلف و تصنع نیازی ندارد (زرین کوب 1366: 420).

علاوه بر اشتغال خانوادگی مولانا به قصه‌پردازی مولانا با آثار سنایی و عطار دم‌خور بوده و در جمع مریدان وی آثار سنایی و عطار مطالعه می‌شده است و اعتقاد خاصی به این دو سلف خود خصوصاً عطار داشته است. این دو سلف مولانا در آثار خود بسیار به قصه و قصه‌پردازی توجه کرده‌اند که همین امر در سوق دادن مولانا به قصه‌پردازی در شعر بسیار مؤثر بوده است و حکایات و قصه‌های مشترک مولانا با سنایی و عطار گواه این مدعاست. (حیدری 1379: ز - ی).

عطار در قصه‌پردازی خصوصاً قصه‌پردازی در غزل سلف بلافضل مولانا به حساب می‌آید و تعداد غزل‌های وی که دارای قصه هستند چشمگیرتر از مولاناست (حدود 900 غزل و مجموعاً 37 قصه تقریباً هر 24 غزل یک قصه) که از نظر تعداد و بسامد بیشتر از غزل قصه‌های مولاناست (91 قصه در 3200 غزل، هر 36 غزل یک قصه). امتیاز مولانا بر عطار آن است که عطار عموماً قصه‌های رمزی را در غزلیات آورده است و فقط دو قصه تمثیلی دارد. در حالی که مولانا از گونه‌های مختلف قصه‌های تمثیلی بهره گرفته است و قصه‌های رمزی وی نیز دارای تنوع بیشتری است. علاوه بر این عطار در هر غزل یک قصه آورده است. در حالی که مولانا در یک غزل گاه دو یا سه قصه نیز آورده است. در غزلیات سنایی تعداد قصه‌ها اندک است و معمولاً ساختار داستانی آن‌ها هم ضعیف می‌باشد «مجموعاً 7 قصه در غزل‌های شماره 79، 81، 84، 97، 236، 358، 373» (سنایی 1354).

علاوه بر این‌ها مولانا شاعری عارف بوده که آموزه‌ها و دریافته‌های عرفانی خویش را برای مریدانش بیان می‌کرده است. بنابراین برای اثبات و تأکید آن‌ها و همچنین تقریب عوالم عرفانی خود به اذهان مریدان از قصه و قصه‌پردازی استفاده کرده است و هیچ چیزی در این راه نمی‌توانسته است به اندازه قصه وی را یاری کند.

مولانا - چنان که از آثارش برمی‌آید - همه‌جا برای بیان مقصودش از قصه استفاده کرده است. به این خاطر دیده می‌شود که در تمام آثارش چه منشور و چه منظوم قصه‌پردازی کرده است. علاوه بر این گاه در برخورد با افراد و صحبت با آن‌ها نیز از قصه و حکایت استفاده

کرده است تا مقصودش را هرچه بهتر تفهیم کند. (افلاکی 1362: 323، 604) این امر نشان‌دهنده آن است که ذکر قصه و حکایت بخشی از منطق مولانا بوده است. قصه‌پردازی مولانا بیشتر در مثنوی نمایان است. در مثنوی حدود 391 حکایت کوتاه و بلند درج شده است. لطایف هنری مولانا در قصه‌پردازی نیز بیشتر در مثنوی مشهود است. اما مولانا به واسطه ذوق قصه‌پردازی که در وی رسوخ پیدا کرده و علاقه‌ای که به این کار دارد، هیچ‌جا نتوانسته است از تأثیر آن برکنار بماند. بنابراین علاوه بر مثنوی در غزلیات نیز قصه‌پردازی کرده و حتی قصه‌های طولانی را آورده است (زرین کوب 1371: 2 - 251، 1366: 2 - 41). این امر از ظرافت‌های کار مولاناست و شیوه‌ای تقریباً منحصر به فرد است که در دیوان کمتر شاعری دیده می‌شود (زرین کوب 1371: 2 - 251). مولانا در غزلیات شمس 91 قصه کوتاه و بلند را آورده است و در این راه تا آن‌جا پیش رفته است که در یک غزل گاه دو یا سه قصه کوتاه و بلند را آورده است¹. مثلاً در غزل شماره 45 که 18 بیت دارد سه قصه زیر آمده است²:

<p>(1) بلبل با درخت گل گوید چیست در دلت چشمه سوزن هوس تنگ بود یقین بدان (2) چونک کلیم حق بشد سوی درخت آتشین هیچ مترس ز آتشم زانک من آبم و خوشم جوهری و لعل کان جان مکان و لامکان بارگه عطا شود از کف عشق هر کفی ز اول روز آمدی ساغر خسروی به کف</p>	<p>این دم در میان بنه نیست کسی تویی و ما چهد نماید تا بری رخت تویی ازین سرا ره ندهد به ریسمان چونک ببیندش دو تا گفت من آب کوثرم کفش برون کن و بیا جانب دولت آمدی صدر تراست مرحبا نادره زمانه‌ای خلق کجا و تو کجا کارگه وفا شود از تو جهمان بی‌وفا جانب بزم می‌کشی جان مرا که الصلا</p>
---	--

1- در این نوشتار قصه در مفهومی وسیع به کار رفته است به قول «اولریش مارزلف»: «اصطلاح تحقیق در قصه به وسیع‌ترین مفهوم آن عبارت است از اشتغال علمی به آن چه از طرف آدمیان حکایت می‌شود: از اسطوره و افسانه گرفته تا روایات قدیمی پهلوانی، قصه‌های مربوط به جانوران، نکاتی از زندگی مقدسین و شخصیت‌های تاریخی، لطیفه و شوخی و حتی گزارش‌هایی از ماجراهای روزانه» (مارزلف 1371: 9). بنابراین در این بررسی هر نوع روایتی قصه است. مشروط بر این‌که از سه بخش مقدمه (وضعیت آغازین = بستری که شخصیت‌های قصه در آن هستند)، میانه (حادثه یا حوادث اصلی که در قصه رخ می‌دهد) و نتیجه یا (پیامد رخدادها؛ وضعیت جدیدی که اشخاص قصه بعد از سپری کردن حوادث در آن قرار می‌گیرند) تشکیل شده باشد و دو عامل زمان و علیت نیز در آن لحاظ شده باشد. این روایت خواه قصه معروفی باشد و خواه سرگذشتی مربوط به مولانا یا دیگران و خواه خاطره‌ای باشد یا مشاهده‌ای عرفانی، از دیدگاه این نوشتار یک قصه است.

2 - شماره‌هایی که از این به بعد می‌آید شماره غزلی است که قصه در آن آمده است؛ مطابق شماره غزل در کلیات شمس به تصحیح مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر. اگر هم غزلی حاوی بیش از یک قصه باشد پس از شماره غزل و علامت ممیز شماره قصه در آن غزل آمده است. مثلاً 45/3 یعنی قصه سوم در غزل 45 کلیات شمس تصحیح فروزانفر.

3) آمد دلبری عجب نیزه به دست چون عرب
جست دلم که من دوم گفت خرد که من روم
خوان چورسید از آسمان دست‌بشوی و هم دهان
گفتم هست خدمتی گفت تعال عندنا
کرد اشارت از کرم گفت بلی کلا کما
تا که نیاید از کفت بوی پیاز و گند نا

نحوه به کارگیری قصه در ساختار غزل

روشن است که مولانا قصه را برای سرگرمی نیاورده است، هرچند گاه قصه‌ها باعث سرگرمی و تلذذ خواننده یا شنونده می‌شوند، چنان که گفته شد، غرض اصلی مولانا از آوردن قصه بیان اندیشه‌های عرفانی و آموزش علوم و معارف عرفانی یا اثبات و تأکید آن‌هاست. بنابراین قصه به خاطر اندیشه می‌آید و مولانا هم هر جا لازم باشد و به هر شیوه‌ای که متناسب بیان و تقریر اندیشه باشد قصه را می‌آورد. بر این اساس نحوه آوردن قصه در غزلیات شمس متفاوت است و معمولاً به یکی از شیوه‌های زیر می‌آید:

1 - گاه مولانا تمام غزل را به نقل و روایت قصه اختصاص می‌دهد و در همان مطلع غزل قصه را شروع می‌کند و تا پایان غزل، ادامه می‌دهد. این نوع غزل‌ها را می‌توان به شیوه شفيعی کدکنی «غزل - داستان» (شفيعی کدکنی 1370: 27) یا «غزل - قصه» نامید. در کلیات شمس مجموعاً 21 قصه در غزل‌های شماره 27، 32، 69، 117، 131، 152، 321، 649، 732، 873، 1033، 1236، 1246، 1314، 1335، 1558، 1956، 2092، 2231، 2964، 3066 به این شکل آمده است، یعنی حدود 23% کل قصه‌های غزلیات شمس. به عنوان نمونه غزل زیر:

دیدم سحر آن شاه را بر شاهراه هل اتی

در خواب غفلت بی‌خبر زو بوالعلی و بوالعلا

زان می که در سر داشتیم، من ساغری برداشتم

در پیش او می‌داشتیم، گفتم که ای شاه الصلا

گفتا: چیست این ای فلان، گفتم که خون عاشقان

جوشیده و صافی چو جان، بر آتش عشق و ولا

گفتا: چو تو نوشیده‌ای، در دیگ جان جوشیده‌ای

از جان و دل نوشش کنم، ای باغ اسرار خدا

آن دلبر سرمست من، بستد قدح از دست من

اندر کشیدش همچو جان، کان بود جان را جان‌فزا

از جان گذشته صد درج، هم در طرب هم در فرج

می کرد اشارت آسمان، کای چشم بد دور از شما
 2 - گاه در آغاز و مطلع غزل قصه‌ای را شروع می‌کند. اما در اثنای غزل قصه را تمام
 می‌کند و تا پایان غزل به بیان نتایج و مطرح کردن حرف‌های خود می‌پردازد. در غزلیات
 شمس مجموعاً 14 قصه در غزل‌های شماره 887، 1004، 1060، 1093، 1447، 2239،
 2395، 2510، 2544، 2730، 2789، 3058، 3065، 3103 به این شکل آمده است، یعنی
 15% کل قصه‌های غزلیات شمس. برای مثال غزل زیر:

عاشقی در خشم شد از یار خود معشوق‌وار	گازری در خشم گشت از آفتاب نامدار
وانگهان چون گازری از گازران درویش تر	وانگهان چون آفتابی، آفتاب هر دیار
ناز گازر چون بدید آفتاب از لطف خود	ابر پیش آورد اینک گازری با کار و بار
گفت تا گازر نخندد من برون نایم ز ابر	تا دل او خوش نگردد من نباشم بر قرار
دسته‌دسته جامه‌های گازران از کار ماند	تا پدید آید که گازر اختیارست اختیار
هرکی باشد عاشق آن آفتاب از دل و جان	سر ز خاک پای گازر بر ندارد زینهار
گویم آن گازر که باشد شمس تبریزی و بس	کز برای او برآید آفتاب از هر کنار

(1060)

3 - گاه نیز مولانا غزلی را شروع می‌کند و در اثنای غزل به مناسبتی قصه‌ای را شروع
 می‌کند و به روایت قصه می‌پردازد و قصه را تا پایان غزل ادامه می‌دهد. در غزلیات شمس
 مجموعاً 15 قصه در غزل‌های شماره 757، 969، 1845، 1558، 2710، 2938 به این شکل
 آمده است، یعنی حدود 16% کل قصه‌ها غزلیات شمس. مثلاً غزل زیر:

واقع‌های بدیده‌ام در خور لطف و آفرین
 خیز معبر الزمان صورت خواب من ببین
 خواب بدیده‌ام قمر، چیست قمر به خواب در
 زانک په خواب حل شود آخر کار و اولین...
 در شب شنبه‌ی که شد پنجم ماه قعدة را
 ششصد و پنجه است و هم هست چهار از سنین
 هست به شهر ولوله این که شده است زلزله
 شهر مدینه را کنون نقل کژ است یا یقین

روز مدینه در گذر زلزله جهان نگر
 جنبش آسمان نگر بر نمطی عجب‌ترین...
 چون نکنیم یاد او هست سزا و داد او
 کینه چو از خبر بود بی‌خبر است دفع کین
 [خواست یکی نوشته‌ای عاشقی از معزمی
 گفت بگیر رقع را زیر زمین بکن دفین
 لیک به وقت دفن این یاد مکن تو بوزنه
 زانک ز یاد بوزنه دور بمانی از قرین
 هر طرفی که رفت او تا بنهد دفینه را
 صورت بوزنه ز دل می بنمود از کمین
 گفت که آه اگر تو خود بوزنه را نگفتی
 یاد نبود ز بوزنه در دل هیچ مستعین]
 گفت بنه تو نیش را تازه مکن تو ریش را
 خواب بکن تو خویش را خواب مرو حسام دین
 (1839)

4 - بعضی مواقع در اثنای غزل قصه‌ای را شروع می‌کند و برخلاف مورد قبلی قصه تا پایان غزل ادامه نمی‌یابد و پس از چند بیت قصه را تمام می‌کند و به دنبال قصه، غزل را ادامه می‌دهد و به بیان حرف‌های خود می‌پردازد. این نوع قصه‌پردازی بیشترین بسامد را در غزلیات شمس دارد. در غزلیات شمس مجموعاً 37 قصه در غزل‌های شماره 3 (2 قصه)، 10، 20، 45 (3 قصه)، 53، 123، 151، 250، 441، 499، 640، 929، 969، 1090، 1186، 1205/1، 1211، 1264، 1337، 1469، 1814، 1991، 2059، 2512، 2573، 2690، 2710، 2944، 2969، 2976، 3022، 3049 (دو قصه)، 3069، 3078، 3089، 3120/1 به این شکل آمده است، یعنی حدود 41% کل قصه‌های غزلیات شمس. مثلاً در غزل زیر:

بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر	کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز تو باز	باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام	مهرهاست بر دهانم و افغانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
گفتند یافت می نشود جسته ایم ما
هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خرد
پنهان ز دیده ها و همه دیده ها آروست
بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق
کز دیو و دد ملولم و انسانم آروست
گفت آنک یافت می نشود آنم آروست
کان عقیق نادر ارزانم آروست
آن آشکار صنعت پنهانم آروست
من هدهدم حضور سلیمانم آروست
(441)

5- گاه نیز مولانا در درون یک قصه، قصه‌ای دیگر می‌آورد، بدون آن که قصه اول را به اتمام رسانده باشد. بلکه در اثنای قصه اصلی حرف‌هایی می‌زند که برای اثبات و تقریر آن‌ها قصه‌ای می‌آورد. این قصه از جهت ساختاری هیچ ارتباطی با قصه اصلی ندارد و به صورت حادثه «استقلال یافته»³ است. در این مورد معمولاً قصه یا از زبان خود مولانا ذکر می‌گردد. مثلاً در غزل شماره 27 قصه خواجه‌ای آمده است که عشق مجازی او به عشق بدل شده است و مولانا به عنوان مثالی برای آن قصه عشق زلیخا و تبدیل شدن آن را به عشق حقیقی می‌آورد. یا قصه از زبان یکی از شخصیت‌های قصه است. مثلاً در غزل شماره 3120 مولانا به عنوان یکی از اشخاص قصه از گل می‌پرسد که «جهاز از که داری که لعین قبایی؟» گل در جواب می‌گوید که «بو کن به بو خودشناسی». آن‌گاه گل قصه یافتن گور لیلی را توسط مجنون با بوکردن خاک گورها برای وی بیان می‌کند.

طول و اندازه قصه‌های غزلیات شمس

قصه‌های غزلیات شمس از نظر حجم و اندازه متفاوت‌اند، بعضی بسیار کوتاه‌اند که مولانا به لحاظ محدودیت ابیات غزل رعایت نهایت ایجاز و اختصار را در آن‌ها کرده است و به همان اندازه از قصه که برآورنده نیاز و منظور وی باشد بسنده کرده است. در واقع در بسیاری موارد قصه‌ها «طرح»⁴ هایی هستند که احتیاج به پروراندن و گسترش دارند. مولانا چنان قصه را کوتاه می‌آورد که در یک یا دو بیت ارائه می‌گردد و این نهایت ایجاز در قصه است. مثلاً نمونه‌های زیر:

1) گفت درختی به باد چند وزی باد گفت
باد بهاری کند گر چه تو پزمرده‌ای
(3022)

3 - Episode

4 - Sketch

(2) روزی یکی همراه شد با بایزید اندر رهی
 گفتا که من خر بنده‌ام، پس بایزیدش گفت رو
 پس بایزیدش گفت چه پیشه گزیدی ای دغا
 یارب خرش را مرگ ده، تا او شود بنده خدا
 (3)

گاهی هم مولانا به جای آوردن قصه، با اشاره و تلمیح به قصه‌ای که بین مردم معروف است یا در سایر آثار خودش یا سایر کتب آمده است ارجاع می‌دهد. این موارد در واقع قصه نیستند، بلکه تلمیح هستند. مثلاً در ابیات زیر به قصه‌هایی تلمیح و اشاره دارد:

تو آن بطنی کز اشتابی ستاره جست در آبی
 تو آنی کز برای پا همی زد او رگ اکحل
 (1337)

تو آن مردی که او بر خر نشسته است
 همی پرسد زخر این را و آن را
 (100)

این شیوه، روش معهود و معتاد مولاناست و در مثنوی نیز بسیار از آن استفاده کرده است (حیدری 1379: ت - ز).

اما گاه نیز مولانا قصه‌های نسبتاً طولانی می‌آورد و به همین خاطر عدد ابیات غزل را از حد متعارف می‌گذراند و به سی یا چهل بیت می‌رساند. مثلاً در غزلی با مطلع زیر که 47 بیت است، از بیت هفت به بعد قصه‌ای را آورده است که طولانی‌ترین قصه غزلیات شمس نیز می‌باشد:

ای مبدعی که سگ را بر شیر می‌فزایی
 سنگ سیه بگیری آموزش سقایی
 (2944)

یا در غزل دیگری با مطلع زیر که 45 بیت است دو قصه آورده است:

خواجه را در کوی ما، در گل فرو رفتست پا
 با تو بگویم حال او، بر خوان «لذا جاء القضاء»
 (27)

بین این دو حد ایجاز و اطناب، در کلیات شمس قصه‌هایی در اندازه‌های مختلف وجود دارد.

انواع قصه‌های غزلیات شمس

قصه دارای انواع گوناگونی است. در غزلیات شمس بعضی از انواع قصه به جهت کارکردشان مثل قصه‌های اساطیری، پهلوانی، مقامات و غیره نیامده است. اما آن نوع قصه‌هایی که در غزلیات شمس آمده است، عبارتند از:

1 - **قصه‌های تمثیلی**⁵: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در بحث تمثیل نوشته است: «آلیگوری بیان روایی گسترش یافته‌ای است: که معنای دومی هم در آن سوی ظاهر آن می‌توان جست» (شفیعی کدکنی 1372: 6 - 85). در واقع قصه‌های تمثیلی قصه‌هایی هستند که دارای دو رویه و سطح آشکار و پنهان هستند. در رویه و سطح ظاهر اشخاص و اجزا و عناصر قصه قرار دارد و در رویه پنهان اندیشه‌ها و مفاهیمی نهفته است که قصه برای بیان و تقریر آن‌ها آمده است. این نوع قصه‌ها دارای ساختاری تشبیهی هستند و رویه آشکار قصه در حکم مشبه به تشبیه و رویه پنهان در حکم مشبه آن است و ربط بین این دو رویه بر اساس شباهت است. تمثیل دارای انواع گوناگونی است. «ام. اچ. آبرامز» انواع تمثیل را فابل⁶، پارابل⁷، اگزومپلوم⁸ و پرورب⁹ می‌داند (Abrams 1971: 6) که پرورب در فارسی همان مثل یا ضرب‌المثل است و خارج از بحث این نوشتار است. سه نوع دیگر تمثیل را که آبرامز برمی‌شمرد زیرمجموعه‌های تمثیل داستانی هستند. دکتر پورنامداریان نیز انواع تمثیل را در اشکال داستان آن همین سه نوع می‌داند فقط به جای اگزومپلوم از اصطلاح «تمثیل رمزی»¹⁰ استفاده می‌کند (پورنامداریان 1368: 119). از این انواع سه‌گانه تمثیل رمزی (اگزومپلوم) در غزلیات شمس نیامده است. اما آن دو نوع دیگر عبارتند از:

الف - قصه‌های حیوانات¹¹: راجر فاولور در «فرهنگ اصطلاحات ادبی» آورده است: «قصه‌ای است اخلاقی و کوتاه به شکل نثر و نظم که در آن موقعیت‌ها و رفتارهای انسانی از حیوانات، و پرندگان یا ایزدان و یا اشیاء بی‌جان مجسم می‌گردد و کیفیت‌های انسانی بر طبق قراردادهای مسلم به شکل حیوانات به نمایش در می‌آید» (Fowlor 1987: 89). البته لازم نیست تمام شخصیت‌های آن حیوانات باشند. ممکن است علاوه بر حیوانات، اشیاء و انسان‌ها هم به همراه حیوانات در آن حضور داشته باشند. در غزلیات شمس تعداد 10 قصه (11% کل قصه‌های غزلیات شمس) در غزل‌های شماره 10، 20، 45/1، 250، 1060، 1264، 1337، 1991، 3022/2، 3077 آمده است. برای مثال نمونه زیر:

5 - Allegorical Tales

6 - Fable

7 - Parable

8 - Exemplum

9 - Proverb

10 - Symbolic Allegory

11 - Animal Tales & Fables

بگرفت دم مار را یک خارپشت اندر دهن
سر در کشید و گرد شد مانند گویی آن دغا
آن مار ابله خویش را بر خار می‌زد دمبدم
سورخ سورخ آمد او از خود زدن بر خارها
بی‌صبر بود و بی‌حیل خود را بکشت او از عجل
گر صبر کردی یک زمان رستی ازو آن بد لقا
(10)

ب - قصه‌های اخلاقی: قصه‌های اخلاقی یا حکایت‌های اخلاقی در اصل قصه‌های کوتاهی است، همانند فابل که شخصیت‌های آن برخلاف فابل صرفاً انسان‌ها هستند. این نوع قصه‌ها معمولاً در جهت تحکیم اصول انسانی و اخلاقی آورده می‌شوند (میرصادقی 1367: 86). از بهترین نمونه‌های قصه‌های اخلاقی کتب «قابوس‌نامه»، «گلستان» و «بوستان» را می‌توان نام برد. در کلیات شمس تعداد 19 قصه (21% کل قصه‌های غزلیات شمس) در غزل‌های شماره 27/1، 321، 441، 449، 969، 1090، 1093، 1288، 1839، 2059/2، 2239، 2280، 2512، 2544، 2573، 2710، 2944، 3022، 3120 آمده است. مثلاً نمونه زیر:

پای کوری به کوزه‌ای بر زد
گفت فراش را وقایت نیست
کوزه و کاسه چیست بر سر ره
راه را زین خزف نقایت نیست
کوزه‌ها را ز راه برگیرید
یا که فراش در سعایت نیست
گفت ای کور کوزه بر ره نیست
لیک بر ره ترا درایت نیست
ره رها کرده‌ای سوی کوزه
کی روی آن به جز غوایت نیست
(499)

ج - قصه‌های واقعی و تاریخی:¹² قصه‌هایی هستند که جنبه تاریخی و واقعی دارند و مبتنی بر واقعیت یا امر واقع هستند. ولی گاه جنبه خلاقه آن‌ها بر جنبه تاریخی‌شان می‌چربد. این نوع قصه‌ها معمولاً از کیفیتی تخیلی برخوردارند. قدرت تخیل نویسنده گاه چنان بر اصل ماجرا شاخ و برگ می‌افزاید که به کلی چهره آن را دگرگون می‌کند این نوع قصه‌ها در مورد زندگی و شرح احوال پیامبران، عارفان و بزرگان دین و مذهب و شاهان و امیران می‌باشند. مثل حکایات قصص الانبیا، اسرارالتوحید ابوسعید ابی‌الخیر، تذکره الاولیای عطار و بسیاری از قصه‌هایی که در کتب تاریخی و تذکره‌ها آمدند. از این نوع قصه‌ها در غزلیات شمس تعداد

12. Real and Historical tales این نوع قصه‌ها هرچند واقعی و تاریخی‌اند، اما در غزلیات شمس غالباً در یک ساخت تمثیلی به کار می‌روند و می‌توان آن‌ها را قصه‌های تمثیلی و از نوع پارابل دانست. اما از آن‌جا که مبتنی بر واقعیت و تاریخ‌اند، در دسته جداگانه‌ای و به دنبال قصه‌های اخلاقی آمدند.

12 قصه (13% کل قصه‌های غزلیات شمس) در غزل‌های شماره 3/1، 3/2، 23، 27/2، 45/2، 123، 640، 929، 1186، 1205، 1211، 3078 آمده است. به عنوان مثال نمونه زیر:

بانگ شعیب و ناله‌اش وان اشک همچون زاله‌اش
 چون شد زحد، از آسمان آمد سحرگاهش ندا
 گر مجرمی بخشیدمت وز جرم آمرزیدمت
 فردوس خواهی دادمت خامش، رها کن این دعا
 گفتا نه این خواهم نه آن، دیدار حق خواهم عیان
 گر رانده آن منظرم بسته است از او چشم ترم
 من در جحیم اولی ترم، جنت نشاید مرا
 جنت مرا بی روی او هم دوزخ است و هم عدو
 من سوختم زین رنگ و بو، کو فر انوار بقا
 گفتند باری کم گری تا کم نگردد مبصری
 که چشم نابینا شود چون بگذرد از حد بکا
 گفت ار دو چشم عاقبت خواهند دیدن آن صفت
 هر جزو من چشمی شود کی غم خورم من از عمی
 ور عاقبت این چشم من محروم خواهد ماندن
 تا کور گردد آن بصر کو نیست لایق دوست را
 (3)

2 - **قصه‌های رمزی**¹³: رمز فی الواقع «عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهومی ورای آن چه در ظاهر می‌نماید دلالت دارد» (پورنامداریان 1368: 4). در واقع در این معنی «رمز چیزی است از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس که به چیزی از جهان ناشناخته و غیرمحسوس، یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره کند به شرط آن که این اشاره مبتنی بر قرارداد نباشد و آن مفهوم یگانه مفهوم قطعی و مسلم آن تلقی نگردد» (همان: 14). رمز در این تعریف در واقع تطبیقی است بین دنیای محسوس و غیرمحسوس و به قول «ژول لومتر» رمز تطبیقی است که فقط جزء دوم آن به ما داده شده است، دستگاهی از استعاره‌های پیاپی» (سید حسینی 1376: 538).

آثار رمزی متعلق به عوالم رؤیا، خلسه و ورود به عوالم دیگر هستند و در حالت تعطیل حواس به وجود می‌آیند و علمی که حاصل رسیدن به چنین عالمی است چون رؤیا در هاله‌ای از ابهام و بی‌خویشی شناور است و تعبیر از آن نیز دقیق نیست و دریافت آن از طرف دیگران نیز مستلزم داشتن همان حال و وضع است. بیان رمزی در این حالت در حکم آینه‌ای است که هرکس تصویر خود را در آن می‌بیند. همان‌گونه که «عین‌القضات همدانی» می‌گوید: «جوان مردا! این شعرها را چون آینه دان! آخر دانی که آینه را صورتی نیست در خود؛ اما هر که در او ننگه کند، صورت خود تواند دید. همچنین می‌دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست؛ اما هرکسی از او آن تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست و اگر گویی شعر را معنی آن است که قایلش خواست، و دیگران معنی دیگر وضع می‌کنند از خود، این هم چنان است که کسی گوید: صورت آینه صورت روی صیقل است که اول آن صورت نمود» (عین‌القضات همدانی 1377: 216).

پس تلقی این نوشتار از رمز و قصه‌های رمزی، قصه‌هایی است که حاصل مشاهدات و مکاشفات عرفانی است و دارای حالتی شبیه به رؤیاست و در واقع بیانگر یک واقعه روحانی یا مکاشفه عرفانی است. مثل قصه‌های عقل سرخ، قصه الغربه الغربی و آواز پر جبرئیل از شیخ اشراق سهروردی و حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامان و ابسال از ابن‌سینا (پورنامداریان 1368: 2-61). از این نوع قصه‌ها در غزلیات شمس تعداد 24 قصه (26% کل قصه‌های غزلیات شمس) در غزل‌های شماره 32، 45/3، 131، 151، 152، 191، 649، 732، 1095، 1246، 1447، 1956، 2027، 2395، 2510، 2690، 2789، 2964، 2969، 2976، 3049، 3058، 3065، 3103 آمده است. این نوع قصه بیشترین بسامد را در غزلیات شمس دارد. برای مثال قصه زیر بیان و گزارش یک واقعه روحانی و مشاهده عرفانی است که طی آن مولانا در هیئت آهویی تازان به دیدار یار (شمس) نایل می‌گردد:

دی میان عاشقان ساقی و مطرب میر بود	در هم افتادیم زیرا زور گیراگیر بود
عقل با تدبیر آمد در میان جوش ما	در چنان آتش چه جای عقل یا تدبیر بود
در شکار بی‌دلان صد دیده جان دام بود	وز کمان عشق پران صد هزاران تیر بود
آهوی می‌تاخت آن جا بر مثال ازدها	بر شمار خاک شیران پیش او نخجیر بود
دیدم آن جا پیر مردی طرفه‌ای روحانی	چشم او چون طشت خون و موی او چون شیر بود
دیدم آن آهو به ناگه جانب آن پیر تاخت	چرخ‌ها از هم جدا شد گویا تزویر بود

کاسه خورشید و مه از عربده در هم شکست
روح قدسی را بپرسیدم از آن احوال گفت
چونک ساغرهای مستان نیک با توفیر بود
بی خودم من می ندانم فتنه آن پیر بود
(732)

3- **قصه‌های انتزاعی**¹⁴: قصه‌های انتزاعی قصه‌هایی هستند که در آن‌ها مفاهیم انتزاعی و احوال و کیفیات روحی اشخاص قصه هستند و چون انسان‌ها عمل می‌کنند و حوادث قصه را به وجود می‌آورند. مثل قصه‌های «حسن و دل» محمدبن یحیی سبیک نیشابوری، «مونس العشاق» یا «حسن و عشق و حزن» سهروردی و «کنز السالکین» خواجه عبدالله انصاری. انتخاب این عنوان برای این نوع قصه‌ها از روی اضطرار و ناچاری بوده است. چون در هیچ یک از کتاب‌هایی که پیرامون قصه و انواع آن نوشته شده است و در اختیار نگارنده بود عنوانی خاص به این نوع قصه‌ها اختصاص داده نشده بود. پورنامداریان آن‌ها را تمثیلی می‌داند و پس به ذکر خلاصه‌ای از سه داستان از این دست می‌نویسد: «چنان که دیده می‌شود در این سه نمونه‌ای که در آن‌ها مفاهیم انتزاعی و معقول شخصیت یافته‌اند اگرچه عدم واقعیت در همین شخصیت بخشی کاملاً آشکار است، اما این دلیل نمی‌شود که مفاهیم به چیز دیگری جز خود دلالت کنند. در این‌ها نمی‌توانیم بگوییم منظور از عقل، عشق، حسن، دل، حزن و جز آن چیز دیگری است. در مقابل این مفاهیم نمی‌توان مفاهیم دیگری گذاشت و نمی‌توان آن‌ها را نماینده‌اشیایی دانست. تنها می‌توان بار معنوی و عاطفی آن را در ترازوی خاص عرفان و در ترازوی تجربه‌های عمومی و عادی به دوگونه متفاوت از هم سنجید» (پورنامداریان 1368: 144). این سخن پورنامداریان نشان دهنده آن است که آوردن آن‌ها ذیل تمثیل از روی اضطرار بوده است. زیرا اگر این نوع قصه‌ها، تمثیلی بودند باید بر چیزی غیر از خود و در ورای خود اشاره می‌کردند و در واقع دارای یک ساخت تشبیهی و دو لایه بودند. این نوع قصه‌ها، قصه رمزی به آن معنی که پیشتر گفته شد، نیستند. زیرا بیانگر عوالم روحی و حالات کشف و شهود و واقعه‌های عرفانی که برای پردازنده قصه پیش آمده باشد، نیستند. اما به واسطه رابطه چندلایه‌ای که در آن‌ها وجود دارد می‌توان آن را از گونه و زیرمجموعه قصه‌های رمزی به حساب آورد. خصوصاً این که بعضی تعابیر و اصطلاحات و عناصر در درون این قصه‌ها نیز معنی رمزی دارد. در غزلیات شمس تعداد 11 قصه (12% کل قصه‌های غزلیات شمس) از این نوع قصه‌ها در غزل‌های شماره 2059، 1814، 1558، 1469، 1335، 1314، 1236، 1205، 1004، 873، 757، 456، 117، 53، 2092، 2231، 2730، 3066، 3069، 3089 آمده است. مثلاً:

نیم شب برخاستم دل را ندیدم پیش او
 گرد خانه جستم این دل را که او را خود چه بود
 چون بجستم خانه خانه یافتم بیچاره را
 در یکی کنجی به ناله کی خدا اندر سجود
 گوش بنهادم که تا خود التماس وصل کیست
 دیدمش که اندر پی زاری زبان را برگشود
 کای نهان و آشکارم آشکارا پیش تو
 این نهانم آتش است و آشکارم آه و دود...
 می‌شمرد از شه نشان‌ها لیک نامش می‌نگفت
 در درون ظلمت شب اندر آن گفت و شنود
 آن گه‌هان زیر زبان می‌گفت نارم نام او
 می‌نگویم گرچه نامش هست خوش‌بوتر ز عود
 زانک در وهم می‌آید دزد گوش‌ی از بشر
 کو درین شب گوش می‌دارد حدیثم ای ودود
 سخت می‌آید مرا نام خوشش پیش کسی
 کو به عزت نشنود آن نام او را از جحود
 و ر به عزت بشنود غیرت بسوزد مر مرا
 اندرین عاجز شدست او بی‌طریق و بی‌ورود
 بانگ گردش هاتفی تو نام آن کس یاد کن
 غم مخور از هیچ کس در ذکر نامش ای عنود
 زانک نامش هست مفتاح مراد جان تو
 زود نام او بگو تا در گشاید زود زود
 دل نمی‌بارست نامش گفتن و در بسته ماند
 تا سحرگه روز شد خورشید ناگه رو نمود
 با هزاران لابه هاتف همین تبریز گفت
 گشت بی‌هوش و فتاد این دل شکستش تاروپود
 چون شدم بی‌هوش آن‌گه نقش شد بر روی او
 نام آن مخدوم شمس‌الدین در آن دریای جود
 (757)

4 - **قصه‌های برساخته**¹⁵: گاه مولانا واقعه یا اندیشه‌ای را به صورت قصه و داستانی بیان می‌کند. در این نوع قصه‌ها معمولاً مولانا احوال خود و شمس را در قالب قصه‌ای می‌آورد که در واقع این نوع قصه‌ها واقعیت ندارند و برساخته و مجعول ذهن مولانا هستند. گفته شد قصه‌های تمثیلی دارای دو رویه آشکار و پنهان هستند و ساختاری تشبیهی دارند و قصه‌های رمزی نیز حاصل کشف و شهود و ورود به عوالم رؤیا و خلسه هستند. در قصه‌های انتزاعی نیز مفاهیم انتزاعی جان می‌گیرند و شخصیت‌های قصه هستند. قصه‌های برساخته دارای ساختار تشبیهی نیستند تا تمثیلی به حساب آیند. همچنین حاصل کشف و شهود عرفانی و ورود به عوالم رؤیا و خلسه نیستند تا قصه‌های رمزی به حساب آیند و نه در آن‌ها مفاهیم انتزاعی جان می‌گیرند تا شخصیت قصه شوند و قصه انتزاعی به حساب آیند؛ هرچند از جهت ساختار و کارکرد بسیار به قصه‌های انتزاعی نزدیک‌اند. در این نوع قصه‌ها جریان اتفاقات در عالم واقع روی نداده است. اما مولانا با ادعای واقعی بودن این وقایع و بر اساس آن‌چه در ذهن داشته است، قصه‌ای ساخته است. این نوع قصه‌ها به سبب همین ماهیت برساخته و جعلیشان «قصه‌های برساخته» نامیده شدند و در دسته‌ای جداگانه آمدند. در غزلیات شمس از این نوع قصه‌ها تعداد 15 قصه (16% کل قصه‌های غزلیات شمس) در غزل‌های شماره 53/2، 69، 117، 873، 1033، 1236، 1314، 1335، 1469، 1814/2، 2059/1، 2092، 3066، 3069، 3120/1 آمده است. مثلاً در قصه زیر:

برفتم دی به پیشش سخت پر جوش	نپرسید او مرا بنشست خاموش
نظر کردم برو یعنی که واپرس	که بی روی چو ماهم چون بدی دوش
نظر اندر زمین می‌کرد یارم	که یعنی چون زمین شو پست و بیهوش
ببوسیدم زمین را سجده کردم	که یعنی چون زمینم مست و مدهوش

(1236)

نه ساختاری تشبیهی دارد که در ورای ظاهر آن معنی‌ای نهفته باشد و نه بیان یک واقعه روحانی است که در عالم شهود برای مولانا پیش آمده باشد تا قصه تمثیلی یا رمزی به حساب آید و نه در آن مفاهیم انتزاعی اشخاص قصه‌اند تا قصه انتزاعی باشد و نه مطمئنیم که قصه در واقعیت روی داده است تا قصه واقعی باشد. بلکه مولانا با ساختن این قصه خواسته است خاکساری در مقابل معشوق و تسلیم وی بودن را بیان کند.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفته شد روشن می‌گردد که مولانا به چند دلیل در غزل قصه‌پردازی کرده است. 1 - اشتغال خانوادگی به وعظ و خطبه و ملازمت و وعظ و خطبه با قصه و قصه‌گویی. 2 - تأثیرپذیری از شاعران عارف قبل از خود چون سنایی و عطار؛ خصوصاً عطار در قصه‌پردازی در غزل پیشوای بلافصل مولانا به حساب می‌آید. 3 - برای بیان آموزه‌ها و احوال عرفانی خویش به مریدانش که قصه بهترین راه انتقال آن‌ها بوده است. مولانا گاه در یک غزل دو یا سه قصه و مجموعاً 91 قصه را در غزلیات شمس آورده است که آن‌ها را به شکل‌های متفاوتی در ساختار غزل می‌آورد. گاه کل غزل را به ذکر قصه اختصاص می‌دهد و گاهی هم بخشی از غزل را به قصه اختصاص می‌دهد که این بخش می‌تواند در آغاز، میانه یا پایان غزل باشد. و گاهی هم در درون یک قصه، قصه‌ای دیگر به صورت داستان در داستان می‌آورد. قصه‌های غزلیات شمس گاه بسیار کوتاه هستند و در یک یا دو بیت ارائه می‌گردند که این نهایت ایجاز در قصه‌پردازی است. گاهی هم قصه‌ها نسبتاً طولانی هستند و به همین جهت عدد ابیات غزل از حد متعادل و متعارف آن می‌گذرد. قصه‌های غزلیات شمس دارای انواع گوناگونی هستند. و می‌توان آن‌ها را در دسته‌های قصه‌های تمثیلی (شامل قصه‌های حیوانات و قصه‌های اخلاقی)، قصه‌های رمزی، قصه‌های انتزاعی و قصه‌های برساخته قرار داد. تعداد و میزان هریک در غزلیات شمس در جدول زیر به تفکیک آمده است:

ردیف	نوع قصه	تعداد قصه	میزان کاربرد
1	قصه‌های حیوانات (فابل)	10	11%
2	قصه‌های اخلاقی (پارابل)	19	21%
3	قصه‌های واقعی و تاریخی	12	13%
4	قصه‌های رمزی	24	26%
5	قصه‌های انتزاعی	11	12%
6	قصه‌های برساخته	15	16%
.....	جمع کل	91	100%

منابع

- افلاکی، شمس‌الدین احمد. 1362. *مناقب العارفين*. به کوشش تحسین یازبجی. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- پورنامداریان، تقی. 1368. *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. چاپ سوم. تهران: علمی فرهنگی.
- حیدری، علی. 1379. *سنجش حکایات مشابه مثنوی با آثار سنایی و عطار*. پایان‌نامه دکتری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- داد، سیما. 1382. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چاپ دوم. تهران: مروارید.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1366. *بحر در کوزه*. تهران: علمی.
- _____ 1371. *بله‌پله تا ملاقات خدا*. چاپ دوم. تهران: علمی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودین آدم. 1354. *دیوان سنایی*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سنایی.
- سیدحسینی، رضا. 1376. *مکتب‌های ادبی*. چاپ یازدهم. تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1370. *گزیده غزلیات شمس*. چاپ هشتم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- _____ 1372. *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ پنجم. تهران: آگاه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. 1368. *دیوان عطار*. به اهتمام تقی تفضلی. چاپ پنجم. تهران: علمی فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. 1382. "زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد". *تحفه‌های آن جهانی*. علی دهباشی. تهران: نشر سخن. 21 - 57.
- مارزلف، اولریش. 1371. *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*. کیکاووس جهان‌داری. تهران: سروش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. 1371. *کلیات شمس*. مطابق نسخه تصحیح شده فروزانفر. تهران: نگاه.
- _____ 1375. *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: توس.
- میرصادقی، میمنت و جمال. 1367. *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*. تهران: کتاب مهناز.
- همدانی، عین‌القضات. 1377. *نامه‌ها*. به اهتمام علی‌نقی منزوی و عفیف عسیران. تهران: اساطیر.
- Abrams, M. H. 1971. *A Glossary of Literary Terms*. New York: Oxford University Press.
- Cuddon, J. A. 1977. *A Dictionary of Literary Terms*. London: Penguin Books.
- Fowlor, R. 1687. *A Dictionary of Modern Critical Terms*. London: Penguin Books.